

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

محمد سرور "باحث"

۱۴۰۲۰۹

امروز (۱۴۰۲۰۹) در بخش مسایل ایدئولوژیک پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" مقاله ای خواندم از قلم یک تن از نویسندگان محترم کشور آقای "احمد طارق فیض" زیر عنوان "خدا کجاست؟" که باید از بابت نوشتن چنین مقاله ای به ایشان تبریک گفت.

از نظر من در خطوط کلی خود بحث ایشان به دو قسمت اساسی تقسیم می شد. برخورد سیاسی با جواسیس روس و طرح مسایل اعتقادی و فلسفی.

پیشنهاد این قلم به نویسنده محترم و متصدیان پورتال آن است که به خاطر رسیدن به یک نتیجه گیری مثبت و سالم، بحث های ایدئولوژیک را زیر بار بحث های سیاسی تاریخی داخل ننمایند. یا به عبارت رساتر، بررسی فلسفی مکاتب فکری را با بررسی عملکردها و تاریخ کشورها نباید خلط نمود. آنچه را نویسنده محترم ما در صفحه اول مقاله شان انجام داده و به استناد اعمال خاینانه چند خاین و جاسوس بر "مارکس" و مارکسیزم تاخته اند نمونه برجسته ای از چنین طرز برخوردی می باشد. نمی خواهم بگویم که ایشان حق ندارند علیه مارکسیزم موضع بگیرند، این حق طبیعی ایشان و تمام انسانهای روی زمین است با چیزی که موافقت ندارند با صراحت عدم موافقت خویش را اعلام دارند. آنچه تقاضای من است، نکته دیگری می باشد.

می خواهم بگویم وقتی به بررسی یک مکتب فکری می پردازیم تطبیقات عملی آنرا با خود مکتب مخلوط نسازیم در غیر آن به طرف مقابل نیز این زمینه را می دهیم تا خطاها و جنایات هائی را که در زیر رهبری مکتب مورد حمایت ما صورت گرفته به خود مکتب نسبت دهد. به طور مثال هر گاه خواسته باشیم در عوض توجه کامل به بحث موجودیت "خدا" اهانت به "مارکس" را تبلیغ نمائیم من نوعی نیز به خود حق خواهم داد به جای پاسخ گفتن به بحث موجودیت "خدا" تمام جنایاتی را که طی چهارده قرن در زیر لوای دین صورت گرفته، به اسلام و شخص "محمد" نسبت داده یک بحث علمی و اعتقادی را به یک تصفیه حساب سیاسی مبدل نمایم.

از دانشمندان چنین واز متصدیان پورتال انتظار می رود تا این نکته را در نظر گرفته، در جهت تنویر افکار مردم ما شجاعانه گام بردارند. در صورت ضرورت به بررسی سیاسی و بررسی از تطبیقات یک طرز تفکر می شود زیر همان عنوان تمام آنچه را لازم است بیان نمود. به صورت مثال هرگاه خواسته باشیم تاریخ سه دهه اخیر را بررسی نمائیم واضح است که نمی توان عملکرد جنایتکارانه و خاینانه جواسیس روس یعنی باند های خلق و پرچم، منادیان اسلام سیاسی اعم از مجاهد و طالب و پیامبران!! دموکراسی امریکائی را از قلم انداخت. نزاکت قضیه در آن است که وقتی جنایات ها و خیانت های تره کی، امین، ببرک – نجیب را می خواهیم پای مارکس و مارکسیزم بنویسیم آیا این آمادگی را هم داریم که تمام جنایات و وطن فروشی های ربانی، مسعود، سیاف، مزاری، گلبدین و ملا عمر را هم پای اسلام و محمد تمام نمائیم و یا نه؟ تجربه نشان داده که در آن صورت عاجل به این فکر می افتیم که بگوئیم: اسلام ندارد در ذات خود عیبی--- هر عیب که است در مسلمانی ماست

به نظر من این روش و طرز دید همان داستان یک بام دو هوا را تداعی کرده شیوه ای نیست که از طرف دانشمندان انتخاب گردد. از جانب خود می توانم اطمینان دهم که در صورت مراعات این اصل و بازاری نساختن موضوعات علمی، به مثابه یک طرف بحث همیشه در خدمت هموطنان خویش باشم.

و اما در قسمت دوم بحث که مربوط به موجودیت و عدم موجودیت "خدا" می شود، از آنجائیکه ایشان خواسته اند چنین مسأله ای را به استناد گفتار این و یا آن فرد مطرح نمایند من هم نامه "ریچارد داکینز" را به جواب ارسال می دارم امید است مورد دقت قرار گیرد.

دلایل خوب و بد برای باور کردن

ژولیت عزیز،

حالا که ده ساله شده ای میخوام برایت چیزی بنویسم که برای من بسیار اهمیت دارد. هیچ فکر کرده ای که چگونه به چیزهایی که می دانیم پی برده ایم؟ مثلاً از کجا می دانیم ستارگانی که در آسمان شب فقط همچون نقطه ای نورانی مینمایند واقعاً توپ عظیمی از آتش در دور دست ها هستند. از کجا می دانیم که زمین نیز توپ بسیار کوچکی است که دور یکی از همین ستارگان، یعنی خورشید، می چرخد؟

پاسخ این پرسش ها در یک کلام این است، "شواهد". گاهی شواهد به معنی این است که خود شخص واقعاً با دیدن (یا شنیدن، احساس کردن، بوئیدن...) به صحت چیزی پی ببرد. فضاوردان به اندازه ای از زمین دور شده اند که واقعاً با چشمان خود گردی زمین را دیده اند.

گاهی چشمانمان به کمک احتیاج دارند. "ستاره صبح" در آسمان به نقطه ای پر نور میماند، در صورتی که به کمک تلسکوپ می توان دید که توپ زیبایی است که سیاره ناهید نامیده میشود. به چیزی که مستقیم از طریق دیدن (یا شنیدن یا احساس کردن...) پی میبریم مشاهده گفته می شود.

شواهد تنها با مشاهده به دست نمی آید، ولی همیشه با مشاهده همراه اند. اگر قتلی رخ داده باشد، غالباً (غیر از قاتل و شخص مرده) شاهد عینی وجود ندارد. ولی پلیس می تواند شواهد بسیاری را جمع کند که منظونی را مشخص می کند. اگر اثر انگشت شخصی روی خنجر باشد نشان آن است که او به این خنجر دست زده. این به تنهایی ثابت نمی کند که او قاتل است ولی همراه شواهد دیگر میتواند بسیار قانع کننده باشد. پلیس میتواند به شواهد زیادی فکر کند و ناگهان متوجه بشود که اگر قاتل فلان کس باشد همه این شواهد به هم مربوط میشوند و به نظر منطقی میرسند.

دانشمندان، کاشفان حقایق جهان هستی، اغلب مثل یک پلیس عمل میکنند. اول یک حدسی (که فرضیه نامیده میشود) میزنند که حقیقت چیست. سپس به خود میگویند اگر حقیقت اینطور باشد بنابراین باید فلان و بهمان را مشاهده کنیم. این را پیش بینی میگویند. مثلاً اگر زمین کروی باشد، میتوان پیش بینی کرد که یک مسافر می باید با پیمودن یک مسیر مستقیم نهایتاً به نقطه شروع حرکتش باز گردد. وقتی دکتری به شما میگوید که سرخک دارید، فقط با یک نگاه سرخک را نمی بیند تا به این نتیجه برسد. با نگاه اول این فرضیه در او ایجاد میشود که شما سرخک دارید. سپس به خود می گوید: اگر شما واقعاً سرخک داشته باشید من باید ... ببینم بعد یک سری از پیش بینی هایش را آزمایش می کند. با چشمهایش می بیند (آیا جوش دارید؟)، با دستش لمس میکند (آیا پیشانی تان داغ است؟)، با گوشش می شنود که (آیا سینه شما صدای بیماری سرخک را دارد؟). بعد از تمام این مراحل است که می گوید من تشخیص میدهم که شما سرخک دارید. گاهی دکترها باید آزمایشهای دیگری مانند عکس برداری یا آزمایش خون انجام دهند که به کمک چشم و گوش و دست آنها می آیند تا مشاهداتشان کامل شود. روشی که دانشمندان از شواهد برای دریافت کارکرد جهان استفاده میکنند پیچیده تر و هوشمندانه تر از آن است که بتوانم در این نامه کوتاه بنویسم. حالا می خواهم از "شواهد" که دلیل خوبی برای باور کردن چیزی است بگذرم و نسبت به سه استدلال بد برای باور کردن هر چیز به تو هشدار دهم.

اول، سنت است. چند ماه پیش به تلویزیون دعوت شدم تا با ۵۰ دانش آموزی که در مذاهب مختلف بار آمده بودند صحبت کنم. بعضی مسیحی، بعضی یهودی، بعضی مسلمان، بعضی هندو یا مذاهب دیگری داشتند. مجری برنامه با میکروفونی در دست از هر بچه سؤال کرد که به چه باور دارند. منظور من از "سنت" دقیقاً چیزهایی است که این بچه ها گفتند. باورهای آنها هیچ ربطی به شواهد نداشت. آنها فقط باورهای پدر مادرها و پدربزرگ مادر بزرگ های خود را بازگو کردند که بر اساس هیچ شواهدی نبود. بچه ها مثلاً می گفتند که ما هندوها به فلان و بهمان باور داریم. ما مسلمانان به این باور داریم، ما مسیحیان به این چیز و آن چیز باور داریم.

البته چون هر کدام آنها به چیزهای متفاوت باور داشتند همه آنها نمی توانستند درست باشند. مجری برنامه فکر کرد این خیلی عادی است و سعی نکرد که آنها را به بحث در باره تفاوت باورهایشان وادار کند. ولی منظور من چیز دیگری است. من فقط می خواهم بپرسم که باورهای اینها از کجا آمده است. این باورها از سنت آمده است. سنت یا عقاید موروثی یعنی باورهایی که نسل به نسل از پدر مادر بزرگها به پدر مادرها و به بچه ها و غیره منتقل می شود. یا این باورها از کتابهایی طی قرون متمادی به ما میرسد. باورهای سنتی اغلب از هیچ آغاز می شوند، شاید اول کسی از خودش چیزی در می آورد، مثل داستانهایی دیوها و خدایان. ولی وقتی طی قرون به ما میرسند، فقط محض قدمت شان به نظر چیز مهمی می آیند. بعضی از مردم فقط چون چیزی برای قرنها باور داشته شده آن را باور دارند. این سنت است.

مشکل سنت این است که مهم نیست چقدر از پیدایش آن داستان می گذرد با این وجود درست به همان اندازه اول درست یا نادرست است. اگر داستان دروغی بسازی صرف گذشت قرن‌ها نمی تواند آن را حقیقی کند! در ایران بیشتر مردم شیعه هستند ولی این فقط یکی از شاخه های دین اسلام است. شاخه های دیگری مثل سنی و اسماعیلی و وهابی و خوارج و غیره نیز وجود دارند. همه اینها باورهای گوناگونی دارند. تازه دین مسیح و یهود تفاوت‌های بیشتری با اینها دارند و البته شاخه های مختلفی از ادیان مسیحی و یهودی نیز وجود دارد. غالباً مردم سر اختلاف‌های بسیار جزئی در باورهایشان با هم می جنگند. خوب ممکن است فکر کنی که اینها باید دلایل خوبی - شواهدی - برای باورهایشان داشته باشند. ولی در حقیقت باورهای گوناگون شان کاملاً به خاطر سنت های متفاوت است.

اجازه بده راجع به یک سنت خاص صحبت کنم. کاتولیک‌های رومی معتقد هستند که مریم، مادر مسیح، به قدری استثنایی بوده که نمرده و بدنش به آسمان صعود کرده و به بهشت رفته. سنت‌های دیگر مسیحی با این تعبیر مخالف اند و معتقداند که مریم نیز مثل هر آدم معمولی دیگری مرده. این مذاهب دیگر صحبت زیادی از او نمی کنند و خلاف مسیحیان رومی او را "ملکه بهشت" نمی نامند. این سنت که مریم به آسمان صعود کرده خیلی قدیمی نیست. انجیل هیچ صحبتی از چگونگی یا زمان مرگ او نمی‌کند. در حقیقت در انجیل خیلی به ندرت صحبتی از این زن بیچاره شده است. اعتقاد صعود او به آسمان تقریباً شش قرن بعد از زمان مسیح ساخته شد. این هم اول مثل داستانهای دیو و اژدها یا هر داستان دیگر ساخته شد. ولی طی قرون تبدیل به سنت شد و چون طی قرن ها نسل به نسل بازگو شد مردم آن را جدی گرفتند. بالاخره، همین اخیراً، در سال ۱۹۵۰ کتباً به صورت یک سنت رسمی کاتولیک رومی در آمد. ولی این داستان در سال ۱۹۵۰ هم به اندازه همان اول پیدایش داستان، ۶۰۰ سال بعد از مرگ مریم، ساختگی بود. اجازه بده بعد با نگاه دیگری به مسأله سنت بر گردم. ولی اول باید به دو استدلال نادرست دیگر برای باور کردن چیزی یعنی منبع موثق و دیگری الهام بیرازم.

باور کردن چیزی به خاطر منبع موثق یعنی شخص مهمی و احتمالاً واردی به شما می گوید که چیزی را باور داشته باشید. در کلیسای کاتولیک رومی مهمترین شخص پاپ است و مردم فکر می کنند که هر چه او بگوید باید درست باشد چون او پاپ است. در شاخه ای از دین اسلام مهمترین اشخاص، پیرمردهای ریش داری هستند که آیت الله نامیده می شوند. بسیاری از جوانان مسلمان فقط به خاطر فتوای آیت الهی در جای دور افتاده حاضر به قتل می شوند [1].

وقتی می گویم تازه در ۱۹۵۰ بالاخره به کاتولیک‌های رومی گفته شد که باید به صعود مریم به آسمان باور کنند، منظورم این است که در ۱۹۵۰ پاپ به مردم گفت که باید این داستان را باور کنند. همین و بس. پاپ گفت که این حقیقت دارد، پس باید حقیقت داشته باشد! البته بعضی از حرفه‌ای‌ها که پاپ در زندگی اش زده درست است و بعضی هم نادرست. دلیل خوبی وجود ندارد که هر چه پاپ گفت، به خاطر پاپ بودنش، درست باشد و معتبر تر و باورکردنی تر از حرفهای دیگران باشد. پاپ امروزی به هوادارانش دستور داده که تعداد بچه‌هایشان را محدود نکنند. اگر مردم به این منبع موثق گوش کنند، ازدیاد جمعیت ناشی از آن، قحطی و مریضی و جنگ‌های وحشتناک به دنبال خواهد داشت. البته در علم نیز همیشه خودمان نظاره گر شواهد نیستیم و باید قول کس دیگری را بپذیریم. من با چشمهای خود شاهد نبودم که سرعت نور ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه باشد. ولی کتابهایی که سرعت نور را مینویسند باور میکنند. این مثل "منبع موثق" است. ولی در حقیقت خیلی بهتر از منبع موثق است زیرا نویسنده های این کتابها شواهد را دیده اند به علاوه هر کس میتواند هروقتی خودش خواست شواهد را بررسی کند. این خیال آدم را راحت میکند. در صورتیکه حتا خود کشیش ها نیز ادعا نمی کنند که شواهدی از داستان پرواز مریم به آسمان وجود دارد.

استدلال نادرست سوم برای باور کردن هر چیز، "وحی یا الهام" است. اگر در ۱۹۵۰ از پاپ می پرسیدی که از کجا میدانند که مریم به آسمان پرواز کرده میگفت به وی "الهام" شده. او خودش را در اتاقتش محبوس کرده و دعا کرده تا راهنمایی شود. او تنهای تنها بیشتر و بیشتر فکر میکند و بیشتر و بیشتر در درون خودش اطمینان می یابد. وقتی مذهبی ها درونشان احساسی دارند که چیزی باید حقیقت داشته باشد، حتا اگر هیچ شواهدی برای باور کردن آن وجود نداشته باشد، احساس شان را "الهام" مینامند. تنها پاپ نیست که ادعای وحی می کند. خیلی از مذهبی ها اینطور اند. این یکی از دلایل اصلی باورهایشان است. ولی آیا دلیل خوبی است؟

فرض کن به تو بگویم که سگ ات مرده. احتمالاً خیلی ناراحت می شوی و می پرسی، "مطمئنمی؟ از کجا می دونی؟ چطور شد؟" حالا فرض کن در جواب به تو بگم، واقعاً نمی دونم که مرده. شواهد و مدرکی ندارم. فقط این احساس عجیب در عمق درونم به من می گوید که آن مرده. احتمالاً کلی از دستم دلخور می شی که ترا ترساندم. چون می دونی که یک احساس درونی به تنهایی دلیل خوبی برای باور کردن این نیست که سگ ات مرده باشد. تو به شواهدی احتیاج داری. همه ی ما هر از گاهی احساس های درونی ای داریم که گاهی درست هستند و گاهی هم نه. در ضمن مردم احساسهای متفاوت و گاهی متضاد دارند پس از کجا باید بدانیم کدام احساس درست است؟ تنها راهی که می شود مطمئن شد سگی مرده یا نه این است که ببینیم مرده یا صدای قلبش را نشنوم یا کسی که خودش شواهد واقعی مردن آن را دیده یا شنیده به ما بگوید.

گاهی بعضی ها می گویند که باید به احساسات عمیق درون ات باور داشته باشی در غیر این صورت هرگز به چیزهایی مثل اینکه "زن ات دوست ات دارد" اطمینان نخواهی داشت. ولی این استدلال خوبی نیست. شواهد زیادی میتوانند نشانگر دوست داشتن کسی نسبت به تو باشند. وقتی در طی روز با کسی هستی که دوستت دارد، اینجا و آنجا شواهد کوچک و ظریف زیادی می بینی و می شنوی. این فقط یک احساس خالص درونی مثل احساسی که کشیش ها "الهام" می نامند نیست. چیزهای بیرونی ای هستند که این احساسات درون را تقویت می کنند. مثلاً نگاه توی چشم هایش، ترنم لطیف صدایش، محبت ها و کارهای کوچکی که برایت می کند، اینها همه شواهد واقعی هستند.

گاهی بعضی ها بدون هیچ شواهدی احساسی در دلشان است که کسی دوستشان دارد ولی احتمال دارد که کاملاً در خطا باشند. آدمهایی وجود دارند که احساسات قوی درونشان به آنها می گوید که فلان هنرپیشه سینما خاطر خواه آنهاست در صورتی که این هنرپیشه تا به حال آنها را هرگز ندیده. چنین کسانی بیمارهای روحی هستند. احساسات درونی باید بر پایه شواهد باشند در غیر این صورت نمی توان به آنها اعتمادی داشت.

احساسات درونی در علم نیز ارزشمند هستند ولی تا جایی که در تو فکری را ایجاد کنند و تو برای آزمایش آنها بدنبال شواهد بگردی. یک دانشمند هم ممکن است که نسبت به درستی نظریه ای احساس قوی ای داشته باشد. این به تنهایی دلیل خوبی برای باور کردن آن نیست. ولی میتواند دلیل خوبی باشد تا وقتی را برای آزمایشهای خاصی اختصاص داد یا به روش خاصی به دنبال شواهد گشت. دانشمندان همواره برای نظریه های خود از احساسات درونی شان الهام می گیرند. ولی تا زمانی که بر پایه شواهد نباشند بی ارزش هستند.

قول داده بودم که به مسأله سنت برگردم و به گونه ای دیگر به آن نگاه کنم. سعی میکنم توضیح بدهم که چرا سنت بر ایمان خیلی مهم است. همه حیوانات طوری ساخته شده اند (مراحلی که به آن تکامل می گویند) که در محیط طبیعی هموعانشان زندگی کنند و رشد کنند. شیرها ساخته شده اند که به خوبی در دشت های افریقا زنده بمانند. ماهی ها برای آب و پرند ها برای پرواز در هوا ساخته شده اند. انسان ها هم حیوان هستند و ساخته شده اند تا در میان انسان های دیگر زندگانی پابرجا داشته باشند. اکثر ما خلاف شیرها و ماهی ها غذاهای خود را شکار نمی کنیم بلکه از مردم دیگری می خریم که خود از انسان های دیگر خریده اند. ما در "دریایی از آدمها شنا" میکنیم. همانطور که ماهی برای زندگی کردن به آبش احتیاج دارد، انسانها برای زندگی با انسانهای دیگر به مغز احتیاج دارند. همانطور که دریا پر از آب شور است، دریای انسانها پر از چیزهای مشکل برای یادگیری است. مانند زبان.

تو انگلیسی صحبت می کنی ولی دوستت فارسی صحبت می کند. هر کدام به زبانی صحبت می کنی که مناسب شنا کردن در دریای مردم خاص خودتان است. زبان از طریق سنت به ما می رسد. راه دیگری نیست. در ایران پیشی یعنی گربه است ولی در آمریکا به آن می گویند "کیتی". هیچ کدام از این لغات درست تراز دیگری نیست. هر دوی آنها فقط به ما منتقل شده اند. برای اینکه بچه ها بتوانند در دریای آدمها به خوبی شنا کنند، می باید زبان و بسیاری چیزهای دیگر مردم خود را یاد بگیرند. و این بدین معنی است که آنها باید مثل اسفنج مقدار بسیار زیادی اطلاعات سنتی را جذب کنند. (فراموش نکن که منظور از اطلاعات سنتی تنها انتقال چیزها از پدر مادر بزرگ ها به پدر مادر ها و سپس به بچه ها است.) مغز بچه باید پذیرای بی قید و شرط اطلاعات سنتی باشد. و نمی شود از بچه انتظار داشت فرق اطلاعات سنتی مفید، مثل لغات زبان، را از اطلاعات سنتی نادرست و احمقانه، مثل باور کردن جادو و شیطان و باکرگان جاودانه تشخیص بدهد.

باعث تأسف است ولی ناگزیر چنین است که چون بچه ها باید برای جذب اطلاعات سنتی ساده لوح باشند، احتمالاً هر حرف بزرگترها را چه درست و چه نادرست می پذیرند. اکثر چیزهایی که بزرگترها به آنها می گویند حقیقت دارد و بر پایه شواهد یا لاقال معقول است. ولی اگر بعضی از این حرفها نادرست و احمقانه و گاهی حتی شرارت بار باشد بچه ها را از باور کردن آنها گریزی نیست. حالا اگر این بچه ها بزرگ شوند چگونه عمل می کنند. خوب معلوم است که آنها هم همین چیزها را به نسل بعدی بچه ها می گویند. بنابر این وقتی چیزی پذیرفته شد و در ذهن حک شد، حتی اگر کاملاً دور از حقیقت بوده و از اولش هم هیچ دلیلی برای باور کردن آن وجود نداشته برای همیشه دوام می آورد.

آیا مذهب هم اینطور نیست؟ اعتقاد به اینکه خدا یا خدایانی وجود دارند، اعتقاد به بهشت، اعتقاد به اینکه مریم هرگز نمرده، این باور که مسیح هرگز پدر انسانی نداشته، اعتقاد به اینکه دعاها مستجاب می شوند، این باور که شراب به خون مبدل میشود. پشت هیچ یک از این باورها شواهد خوبی وجود ندارد. ولی میلیونها انسان به اینها باور دارند. شاید به این دلیل که این چیزها در سنین کمی که هر چیزی را باور میکردند به آنها گفته اند.

میلیونها آدم دیگر به چیزهای کاملاً متفاوتی معتقد هستند چرا که در زمان بچگی به آنها چیزهای متفاوتی گفته شده. به بچه مسلمان ها چیزهایی گفته می شود کاملاً متفاوت از بچه مسیحی ها و همه اینها با اعتقاد بر اینکه خودشان کاملاً درست و دیگری کاملاً نادرست است بزرگ می شوند. حتی میان خود مسلمانان نیز باورهای متفاوتی بین شیعیان و سنی ها و وهابی ها و اسماعیلی ها و ... وجود دارد و هر شاخه کاملاً معتقد است که خودش بر حق و دیگران در اشتباه هستند. اینها به چیزهای متفاوت معتقداند دقیقاً به همین دلیل که تو انگلیسی و دوست تو فارسی صحبتی میکنند. هر دوی

این زبانها در محیط خودشان زبان درست صحبت کردن هستند. ولی این درست نیست که هر مذهبی در کشور خودش درست است زیرا مذاهب مختلف چیزهای متضادی را درست می پندارند. نمی شه مریم در بین کاتولیک های رومی زنده ولی بین پروتستان ها مرده باشد.

راجع به این چیزها چه می توان کرد؟ برای تو راحت نیست که کار زیادی انجام بدهی چون تو فقط ده سال بیشتر نداری. ولی یک کاری می توانی بکنی. دفعه بعد که کسی چیزی به تو گفت که برایت مهم بود پیش خودت فکر کن: " آیا این چیزی است که مردم به خاطر شواهد به آن باور دارند؟ یا چیزی است که مردم از روی سنت یا پیروی از منبع مؤثق یا الهام به آن باور دارند؟ و دفعه بعد که کسی بتو می گوید که فلان چیز حقیقت دارد، چطور است به آنها بگویی: " چه شواهدی برای این چیز وجود دارد؟ و اگر پاسخ خوبی نمیتوانند به تو بدهند، امیدوارم که پیش از پذیرفتن هر حرفی از طرف آنها با دقت فکر کنی.
دوستدار همیشگی تو بابا

۱ - سرو صدای فتوای قتل سلمان رشدی در مطبوعات همزمان این نوشته بود .